

خنک

شاه اسماعیل صفوی

باز بجان

نوشته: دکتر مجیر شیبز

پس از مرگ تیمور و تجزیهٔ امپراطوری تیموریان، در حالی که ایران گرفتار هرج و مرج بود و در گوشه و کنار یاغیان و گردنکشان برای خود حکومتی خودمختار تشکیل داده بودند، دو نیروی سیاسی در خاور و باختر ایران در شرف تکوین بود: یکی از بکان و دیگر امپراطوری عثمانی. امپراطوری عثمانی که در اروپا تا اطریش بسط یافته بود، در شرق نیز گسترش می یافت، چون پس از انهدام خلافت عباسیان بدست هلاکو خان مغول، سلاطین عثمانی و بخصوص سلطان سلیم اول فکر خلافت مسلمین در سر می پروراندند

و کوشش داشتند تا تمام کشورهای اسلامی منجمله ایران را که در انحطاط بسر می بردند، احیاء نموده و بر آنها فرمانروائی کنند.

اما اوزون حسن پادشاه آق قویونلو که توانسته بود حکومتی مقتدر در دیار بکر، نواحی شمال باختری ایران، بین النهرین و ارمنستان تأسیس کند و تبریز را پایتخت خود قرار دهد موفق گردید موقتاً جلوی سیاست جاه طلبی و کشورگشائی آنها را بگیرد.

ازبکان نیز پس از مرگ، تیمور توانسته بودند در خاور ایران قدرتی بیابند و بتأسیس حکومتی دست بزنند، و در ضمن کوشش داشتند قسمتی از خاک کشور ما را بسرزمین های موروثی خود ملحق سازند.

ازبکان که از استپ های آسیا آمده بودند، از متحدین تیمور بشمار می رفتند، رئیس آنها ابوالخیر سلطان پسر دولت شیخ دو پسر داشت یکی از آنها شاه بوداغ سلطان بود که بجای پدر بزرگش بریاست ازبکان رسید و در خانای قپچاق حکومت می نمود، و پس از آنکه از ضعف حکومت سلطان حسین میرزای تیموری با خبر گردید، سرزمین های متعلق بوی را بتدریج تصاحب کرد.

پس از اشغال سمرقند و بخارا در ۹۰۵ هجری بلخ را محاصره نمود، ولی از حسین میرزا شکست خورد.

باین ترتیب خان ازبک توانست در ماوراءالنهر حکومتی جدید تشکیل دهد که پایتخت آن سمرقند بود، و هر آن امکان داشت تمامیت ارضی ایران را مورد تهدید قرار دهد، در حالیکه حکومت تیموریان، یعنی تنها قدرت سیاسی که ممکن بود از پیشرفت ازبکان جلوگیری کند، گرفتار هرج و مرج شده و رویزوال می رفت.

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا پادشاه تیموری، محمد شاهبخت خان معروف به شیبک خان ازبک که در ۸۵۵ هجری متولد شده بود، بجای شاه بوداغ سلطان بریاست ازبکان رسید. وی بعلت داشتن طبع شعر و بمناسبت

نام جدش شیبان خان، تخلص شیبانی یافته بود و بنام شیبانی خان معروف شده بود.^۱

شیبک خان پس از مرگ شاه تیموری از جیحون گذشت، و برای تصرف حکومت بدیع الزمان جانشین سلطان حسین در ۹۱۱ هجری به ایران لشکر کشید، و پس از تصرف سمرقند به بخارا که در آن بابر^۲ شاهزاده تیموری حکومت می نمود حمله برد و آنجا را نیز متصرف شد، سپس ب فکر حمله به خراسان افتاد.

همینکه با فرستادن سفیر بدر بار بدیع الزمان میرزا فهمید که پادشاه تیموری قادر به مقابله با وی نیست، بیدرنگ به خراسان تاخت و آنجا را به آسانی فتح نمود و به پیشروی خود تا جرجان (گرگان) ادامه داد، و چون در مقابل خود مقاومتی ندید ب فکر تصرف دامغان افتاده در ضمن کرمان را نیز غارت و خراب کرد.

با این پیروزی ها شیبک خان توانست تسلط خود را بر نواحی خاوری ایران مسلم سازد؛ یعنی بر قسمت بزرگی از افغانستان، سراسر خراسان و استرآباد دست یافت و مرزهای کشورش از باختر و جنوب تا نواحی عراق عجم، کرمان و یزد بسط یافت و با نواحی متصرفی شاه اسمعیل صفوی همسایه شد، و بزودی با این رقیب سرسخت و زورمند روبرو گردید.

شاه اسمعیل صفوی که توانسته بود بنواحی باختری ایران دست یابد، ب فکر تصرف نواحی باختری کشور خود افتاد و بزودی با شیبک خان وارد جنگ گردید، و مانع از فتوحات وی شد.

تهاجم جدید ازبکان، یعنی چادر نشینان آسیای مرکزی به ایران، کمتر از یک قرن پس از مرگ تیمور، نشانه ای بود از تهاجمات مرتب و بعدی این

۱ - ایل جوجی خان از زمان سلطنت ازبک خان از خاندان چنگیز بایل ازبک معروف شد.

۲ - بابر شاهزاده تیموری و پسر عمر شیخ پسر تیمور بود. وی مؤسس سلسله تیموری بنام مغول بزرگ در هندوستان بسال ۹۳۳ هجری بود.

اقوام باین سرزمین ، چون این مرتبه برخلاف تهاجمات گذشته آنها نتیجه عوامل طبیعی نبود ، بلکه بیشتر در اثر مهم خوردن آرامش اجتماعی بود ، که پس از انهدام قدرت تیموریان در این منطقه وسیع رخ داده بود .
تا این موقع شاه اسمعیل رسماً با ازبکان از در مخالفت درنیامده بود ، اما عللی موجب شد که شهریار صفوی و ادار بحمله به خراسان ، و بیرون رازدن آنها گردد . شیبک خان پس از تصرف خراسان همانطوریکه ذکر شد به کرمان حمله برد و سرگرمی شاه ایران در در بند شیروان سبب شد که مهاجمان ازبک در ۹۱۵ هجری خواجه شیخ محمد کلانتر کرمان را کشته و شهر کرمان را خراب نمایند .

در این موقع شاه اسمعیل بعلت گرفتاریهای داخلی ، برای ابراز حسن تفاهم سفیری بدر بار شیبک خان فرستاد ، ولی فرستاده شاه ایران بدون نتیجه باز گشت . باردوم شاه محی الدین الیاس شیخزاده لاهیجی را بانامه ای بنمایندگی از طرف خود نزد خان ازبک فرستاد ، اما باز به نتیجه مطلوب نرسید .

در این نامه شیبک خان را بسبب حمله بیجهت به کرمان سخت نکوهش نموده ، و در پایان نامه متذکر شده بود که کرمان قلمرو موروثی وی می باشد .

شیبک خان بعلت کینه دیرینه ای که نسبت به شاه اسمعیل داشت نامه ای گستاخانه توسط کمال الدین ایبوردی برای او فرستاد و در آن اظهار داشت : بدرستی درک نمی کند بچه دلیل شاه اسمعیل ادعای خود را نسبت بتاج و تخت ایران توجیه می نماید ، چون جانشینی متعلق بنسل ذکور است نه اثاث ؛ یعنی متعلق بنسل پدری است نه مادری ، و ازدواج پدر بزرگش با خواهر اوزون حسن^۱ هیچگونه حقی بتاج و تخت ایران باو نمیدهد ، و ادعای موروثی بودن کرمان سخنی پوچ و بی معنی است ، و این خویشاوندی مادری با اوزون حسن دلیل حقانیت وی بر حکمرانی کرمان نمی باشد ... و در پایان نامه اضافه نمود که اگر شغل پدرت را فراموش کرده ای هدیه ای برایت فرستادم تا خاطره آنرا در تو زنده کند ، اما اگر بخواهی براریکه سلطنت تکیه زنی بخاطر داشته باش

۱ - منظور شیخ جنید بود که با خواهر اوزون حسن شاه آق قویونلو ازدواج نمود .

که تنها راه نیل بآن شرکت در نبردهای خونین و بازی بالبه تیغ‌های پولادین است ، هم چنین خاطر نشان ساخت که چون وی بعنوان يك مسلمان واقعی آهنگ زیارت‌خانه خدا را دارد مایل است در هنگام عزیمت در محلی که قبلاً تعیین گردد با وی ملاقات کند، سپس يك رو بنده و يك کشکول برای شهریار ایران فرستاد .

در ضمن از او خواست که حق او را با سلطنت پارس بشناسد . چون معتقد است که سلطنت پارس حق مسلم جدا و ابو الخیر خان میباشد و بایستی دستور دهد که خطبا در مسجد ابتدا نام خان بزرگ شیبک‌خان را ذکر نمایند ، و بنام وی سکه زنند .

متن نامه شیبک‌خان از يك بدین مضمون بود :

نامه شیبک‌خان از يك به شاه اسماعیل اول

اسماعیل داروغه ، بمعنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته، بدانند که تدبیر امور مملکت داری دو تسخیر بلاد و تقمیع اعادی ، و تکثیر افاض بدایع خیر آثار ، و رونق بقاع خیر جان افزا ، از عهد ازل فیاض لم یزل بقبضه اقتدار و افاض اختیار جد بزرگوار سعید شهید ما ، طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه تقویت فرموده ، و سریر عدالت و مرحمت در بار گناه عطوفت و رفعت جهانیانی بخطیه سیاست ما قیام یافته و سکه شیر مردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی بالقاب همسایون ما موشح گشته ، و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب بما رسیده ، پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله ، که فرمود الولد سراپه ، مقرر است که میراثی که از پدر مانند پسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است ، و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان در آسمان پدید آمدند ، بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود يك نیزه تقریباً از سر کوه بر آید و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد، از هیبت طلوع نمودن آفتاب ، چون صبح صادق دمیدن

گیرد، بهمان محل که برآمده بود فرو رود. همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او از حد مغرب^۱، از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند.

دیگر آنکه چون زیارت کعبه معظمه زدهاالله تشریفاً و تعظیماً، رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمامی راههایی که متعلق بر اه کعبه معظمه است، ساخته و پرداخته نماید، که عسا کرنصرت ما اثر داعیه نموده اند که زیارت مشرف شوند. ساوری و پیشکش طیار نماید و سکه بالقاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازد، و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری مادر خطبه خوانده شود، و خود متوجه پایه سریر اعلی گردد، والا اگر از حکم همایون، نغذالله تعالی فی مشارق الارض و مغاربها، عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد، فرزند ارجمند دلپسند سعادت مند، ینابیع سلطنت و جهانداری، مبارز ظفر و اقتداری، سیاوش کاوس هوش چنانکه وارد است:

جوان و جوانبخت و روشن ضمیر بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرگ و بهمت بلند بیسازو دلیر و بددل هوشمند
ابوالمبارز عمادالدین عبیدالله بهادر خان ابقاءالله تعالی را با جماعتی از
امرا و لشکریان سرحد بخارا و سمرقند و هزاره و نکودری و غور و غرجستان
بسر او خواهم فرستاد، تا اورا بقهر و سیاست مقهور سازند و اگر چنانچه مسخر
نشود، دیگر فرزند خلف نوجوان، مقصود سلطنت دوران حافظ، بلاد امن و
امان، قامع الکفر و الطغیان، آنکه مرکب ظفر بهر جای که راندی از مقصود
کشور بفتح و فیروزی مفتوح گردانید.

دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او هر کجار و مینهد جوق ملایک لشکرش
در تک دریا نهنگ از برق تیغش می جهد

بیشه‌ها از شیر خالی از خیوف پیکرش

ابوالفوارس تیمور بهادر خان اطلال الله اعمار، با جماعتی از امرا و لشکریان
سرحد قندهار و بغلان و حصار شادمان و بدخشان و نواحی ترکستان متوجه
شوند تا آن ولایت را بکف اختیار و قبضه اقتدار مسخر سازند، و اگر چنانچه،
نعوذ بالله، دیگر بار متمذر شود، رایات نصرت شمار فرصت آثار را متوجه

خواهم فرمود، یعنی هژیر بیشه هیجا اول فرزند اعز، غنچه گل مراد و تسکین جان، و قوت جگر و فواد، آنکه مشهور شده ضرب دلآوری او بهر جا، هژیر بیشه هیجا:

ز ضرب سنانش فلک پشت خم اسیر کمندش دو صد شاه جم
در آورد که تیغ چون بر کشد سر سرکشان را بخون در کشد

ابوالنصر کمال الدین سونجک بهادرخان، اطال الله تعالی عمره، با اجتماع امرا و مقربان تعیین فرمایم و فرزند درج التاج شجاع الدوران، تمساح جیحون الصلابه فی المیدان، حمزه بهادرخان در برانقار (میمنه)، و فرزند عمده الملك فی الافاق تهمتن بالاستحقاق سلیم الدین مهدی بهادرخان در جوانقار (میسره) با اجتماع امرا و دلوران عساگردین، که از اندجان و قند بادام و شاهرخیه و تاشکند و شهر سبز و اطربا و سیران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنسار و کاشغر و منقت، تا نواحی قیچاق و قلمان مقرر شده که ایستادگی نمایند و با مخالفان حرب حرباً نمایند، و اعیان دولت در آن معرکه حاضر باشند، پای وقار در زمین تهورنگاه دارند و باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانة وینصرک الله نصراً عزیزاً، نصرت استقبال نماید. اعلام نمایند که در چه محل مقام مقاومت خواهد بود، والسلام.

شاه اسمعیل در جواب نامه خان ازبک چنین نوشت:

اگر وراثت تنها حق بتاج و تخت را اثبات می کند، نمی داند چطور وی از خاندان پیشدادیان، کیانیان شاهان ایرانی میباشد، و چطور چنگیز خان یاوی چنین حقی بسطنت ایران کهن دارند. سپس باو خبر داد که قصد زیارت حضرت امام رضا (ع) را دارد، و منتظر است از او پذیرائی شایانی بعمل آید. در ضمن یک قرقره و یک دوك برای خان ازبک فرستاد و در خاتمه در پاسخ بسخنان وی که «عشق بازی با پادشاهی بایستی در میدان نبرد صورت گیرد» چنین بیان داشت: «من نیز بر این عقیده ام، آگاه باش من کمره مت برای یک نبرد خونین بمیان بسته ام، و با عزمی راسخ پای بر رکاب ظفر نهاده ام؛ اگر میخواهی با من روبرو شوی، این تو و میدان جنگ. ما باندازه کافی بتو رحمت آورده ایم، حان بگذار با حمله های سخت و ضربه های جانکاه در میدان جنگ روبرو شویم...»

متن جواب شاه اسمعیل بنامه شیبک خان

هو الله سبحانه، یا علی مدد، ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادر سیورمیز الحمد لله علی نعماته و ترادف آلائه، یا علی مدد: بنام آن پروردگاری که دلاوران ادراک در میدان کبریای او قدم قدوم از سر ساخته اند و شاهبازان بلند پرواز عقل دراک در اقصای فضای او پرداخته، و ذهن تیزبین فکر از حکمت اقتدار قدرش شناخته.

هر چه آن برهم نهاده دست حرص و فهم و فکر

کبیر یایش سنگ بطلان اندرو انداخته

در دبیرستان علم لایزالش عقل گل

همچو طفلی در بغل لوح بیان انداخته

یا علی مدد، مقصود ازین مقدمات آنکه بعضی از امرای ذوی الاعتبار، چون نظام الدین دده بیگ، و شجاع الدین لله بیگ را با مردم انبوه و لشکر باشکوه از قرا باغ به دیار بکر فرستاده بودیم، بر سر علاء الدوله ذوالقدر که دفع از نمایند. علاء الدوله مذکور ایشان را غافل ساخته و شیخون زده و پراکنده کرد، با قریب سیصد هزار مرد از آب فرات گذشت، چون خبر بما رسید، بخاطر آمد که بخت از او برگشت پس با عون باری تعالی علی الصبح چهارشنبه با چهارده هزار مرد نامدار جرار نیزه گذار که :

گر عزان ظفر بیچنبانند علمشان باز دارند چرخ راز مدار

بفتح و فیروزی سوار شدیم. میان ما و اعدا چهل فرسنگ بود، یا علی مدد، صباح پنجشنبه هنوز آفتاب نورانی سر از دریچه ظلمانی بیرون نیآورده بود که از آب فرات گذشتیم و سر راه بدان نامردان گرفتیم و دوازده هزار مرد بمشوق دوازده امام جدا کردیم، و از دوازده جانب در آمدیم و دلاوران در میدان بفریاد و فغان، همه را ورد زبان آنکه، یا علی مدد، و چون آفتاب جهانتاب بر چرخ نیلی و سپهر زنگاری راست گشت، از لشکر اعدا مقدار یکصد و پنجاه هزار نامرد را بقتل رسانیدیم و یکصد و پانزده هزار نامرد در آب غرق شدند، چنانچه از ایشان احدی بیرون نیامد و علاء الدوله برگشته بخت با هفت هزار نامرد

شکسته سلاح و گسسته کمر نه پروای دست و نه پروای سر

آخر فرار برقرار اختیار نمود چون چهار فرسخ راه رفته بود، و بواسطه زخمی که خورده بود هلاک شد^۱ و باقی دیگر با مراد بیگ آن امر ادملحق شده گریخته بدر رفته اند پس تمامی خلفا و غازیان، قریب دویست و پنجاه هزار مرد بفتح و فیروزی و دولت شاهی و روزگار نامتناهی همه راورد زبان آنکه :

شاهها بر آستانه قدر تو یافتیم

سرمایه سعادت و اقبال و مهتری

مثلت بحلم و علم و سخاوت کرم که دید

آنکس کجا که با تو زند لاف همسری

چون بدوات و اقبال از قریب باغ مراجعت نمودیم، مکتوب مرغوب سلطنت پناه کیوان رتبت منقبت قربت خاقانی محمد شیبانی خان رسید، مضمون آنکه دارالسلطنه هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور خاقان مغفور سلطان حسین بهادر را بقتل رسانیدیم. چون مضمون معلوم شد بر خاطر ما گران آمد.

و نیز داعیه نموده بودند که بدینطرف عزیمت نمایند. دغدغه بخود راه ندهند که بعد از نوروز فیروز سلطانی بیقضای ربانی بطواف آستانه حضرت سلطان البجن والانس سلطان اولیاء، برهان الاصفیاء، افضی من قضی بعدجد المصطفی ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثناء متوجه خواهیم شد که جهة روضه مقدسه هفتاد من طلا بجواهر مکمل ساخته ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم. چون با رایات نصرت شعار بفتح و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد چنان خواهد شد.

شاه اسمعیل پس از آنکه پاسخ نامه شیبک خان را که جنبه اعلان جنگ نیز داشت فرستاد، بدون فوت وقت با سپاهی مجهز بطرف خراسان حرکت کرد. ازین پس کشمکش بین این دو رقیب نیرومند غیر قابل پرهیز بود. شهریار صفوی در سلطان بلاغی اردوزد، و پس از بخش هدایائی به سران سپاه

۱- علاءالدوله ذوالقدر بدست سلطان سلیم سلطان عثمانی کشته شد بسال ۹۲۱ نه بدست

شاه اسمعیل صفوی .

۲- مراد بیگ آخرین شاه خاندان آق قویونلو بود.

بطرف خراسان رهسپار شد. در ضمن راه احمد سلطان داماد شیبک خان حاکم دامغان و احمد حاکم استرآباد و همچنین نیروهای دیگر دشمن که در دژهای سر راه برای جلوگیری از پیشروی شاه اسمعیل بر خراسان گماشته شده بود یکی بعد از دیگری تاب مقاومت نیاورده عقب نشینی نمودند.

خان ازبک بعلت آنکه پس از حمله وحشیانه خود به ناحیه هزاره در خاور هرات در تابستان ۹۱۶ هجری و غارت آن منطقه سپاهیان خود را به هرات برده و مرخص کرده بودند نمی توانست در مقابل حملات شاه اسمعیل مقاومت کند، حاکم هرات جان و فامیرزا را در آن شهر گذاشته و خود به مرو رفت، تادر آنجا ارتشی مجهز سازد، و از کدک‌هایی که از ایالات ازبک شمال خاوری باو میرسید بهتر استفاده کند. باین جهت پیام‌هایی برای عبیدالله خان، محمد تیمور سلطان، و سایر امرای ازبک به بخارا و سمرقند فرستاد، و از آنها کمک خواست.

شاه اسمعیل پس از ورود به مشهد و زیارت مرقد مطهر حضرت امام رضا علیه السلام بطرف مرو پیشروی نمود. نخستین برخورد شهریار صفوی با ازبکان در ظاهر آباد اتفاق افتاد، که بزبان ازبک‌ها تمام شد، سپس در بیستم شعبان ۹۱۶ مرو را محاصره نمود و این محاصره هفت روز بطول انجامید و باوجود رشادت و شهامت سران قزلباش^۱ از جمله دیوسلطان روملو، زیان سلطان استاجلو، زینال سلطان شاملو، مخصوصاً محمد سلطان طالش، چون ازبکان امید کمک از ناحیه ترکستان داشتند حاضر بتسلیم نشدند.

شاه اسمعیل چون تسخیر دژ رادشوار دید برای تصرف آن نیرنگی بکار برد تاخان ازبک را از پناهگاه بیرون کشیده در دشت پهناوری بمبارزه وادارد، باین جهت در چهارشنبه ۲۸ شعبان بسپاه قزلباش فرمان عقب نشینی داده و در همان روز نامه‌ای برای خان ازبک فرستاد:

۱- سلطان حیدر پدر شاه اسمعیل برای آنکه مریدان و طرفداران خود را از دیگران ممتاز سازد تاج سرخ دوازه ترک بر سرایشان گذاشت، و از آن تاریخ به قزلباش (سرخ سر) معروف شدند.

«توباما وعده کرده بودی که مایلی از راه عراق و آذربایجان بمکه بروی، و از ما خواسته بودی که جاده‌ها را مرمت کنیم، در مقابل مامنویات خویش را برای پیشروی بطرف خراسان، برای زیارت قبر حضرت امام رضا علیه السلام بتواضع دادیم، و میل داریم در برابر پرچم جهانگشای ماسر تعظیم فرود آوری؛ بدان که ما قبر امام را زیارت کردیم، ولی توهنوز بوعده خود وفانمودی، تورا خواستیم در مرو ملاقات کنیم، دروازه‌های شهر را بر روی ما بستنی، چون در هیچ کجا بمقابلۀ ما نیامدی، ناچار بعلت اغتشاش در آذربایجان باز گشت ما لازم شده، بنا بر این کوچ کرده میرویم، هر وقت ایشان آمادۀ پیکار گردند، و مقدر الهی باشد ملاقات دست دهد».

شاه پس از فرستادن نامه به خان ازبک، بان نیروی قزلباش دست از محاصره مرو برداشته، و در نزدیکی قریۀ محمود آباد، در سه فرسنگی آنجا اردو زد، و در همان حال به امیر خان موصلو سردار نامی خود فرمان داد با سیصد سوار نزدیک پلی که در سر راه خان ازبک بر روی رودخانه محمودی ساخته شده بود نگهبانی دهد، و همینکه شیبک خان بان نیروی خود ظاهر شد از پیش او بگریزد.

خان ازبک بگمان آنکه شهر یار صفوی از بیم و هراس باز گشت کرده و تا عراق شاید توقف نکنند تصمیم گرفت که با سپاهیان خود از مرو بیرون آید، و بر نیروی دشمن بتأزد. در این باره با فرماندهان ارتش ازبک مشاوره نمود و چون ایشان بان نظر او مخالفت داشتند و از نقشۀ دشمن آگاهش ساختند، زبان به تهدید و دشنام گشود.

زن شیبک خان مغول خانم با سرزنش گفت: «شما مکرر نامه های تعرض آمیز به شاه اسماعیل نوشتید، و بجنک دعوتش کردید. اها همینکه او با سپاهی فرسوده به مرو رسید، خاک فنک بر سر ریختید و چون زنان در قلعه متحصن شدید، و از جنک مردانه سر باز زدید».

شیبک خان از سرزنش زوجه اش بر سر غیرت آمد، و باسی هزار سوار بتعقیب شاه ایران پرداخت. در بین راه نامه شاه ایران را دریافت داشت، و بدستوروی

خواجه کمالالدین محمود وزیرخان فرستاده شاه صفوی را در مرو زندانی کرد.

بمحض رسیدن خان ازبک امیرخان موصلو از پیش او گریخت، و شیبک خان آنرا نشانه بیم و هراس شاه اسمعیل دانست، و بتعقیب سپاه قزلباش پرداخت ولی همینکه سواران قزلباش به اردو رسیدند، بفرمان شاه ایران پل ویران گشت و راه بازگشت بر سپاه ازبک بسته شد.

شاه اسماعیل که تعداد نیروهایش به سی الی چهل هزار نفر می رسید، و فرماندهی آنرا خود او و دیگر فرماندهان قزلباش مانند نجم ثانی، بایرام بیگ قهرمانی، ژیان سلطان استاجلو، دیوسلطان روملو و حسین بیگ الله بمعهده داشتند به سپاهیان ازبک حمله برد.

شیبک خان چون باردوی شهریار ایران نزدیک شد و دشمن را حاضر به نبرد دید دریافت که فریب خورده است، ولی دیگر چاره ای نداشت، ارتش دورقیب در کنار قریه محمودآباد مرو دست بحمله زدند و پس از کشتاری شدید، ازبکان شکست سختی خوردند، بطوریکه در حدود ده هزار نفر از آنها بقتل رسیدند و شیبک خان در حالیکه با پانصد تن از یارانش قصد فرار داشت، غفلتاً در چهار دیواری محصور و در زیر سم ستوران سپاه خود پایمال شد، و جسد وی بدست عزیز آقا الیاس ملقب به بهادر افتاد، که سر او را برای شهریار صفوی بعنوان غنیمت گرانهای جنگی تقدیم نمود: بتاریخ شعبان ۹۱۶ هجری، و یا بقولی شیبک خان در دامی افتاد و شاه اسماعیل او را بکمند بیرون آورد و بقتل رسانید.

شاه ایران که گذشته از تعصب مذهبی بعلت کشتار در خراسان و رفتار ناشایست او نسبت بخاندان سلطان حسین میرزای بایقرا، و نامه های اهانت آمیز خان ازبک کینه او را در دل داشت، دستور داد پوست سرش را پراز گاه نموده برای سلطان بایزید دوم سلطان عثمانی فرستاد تا شاهد پیروزی وی بر شیبک خان باشد، و در نامه ای برای سلطان عثمانی نوشت: « شنیده ایم گفته بودی سودای سلطنتی که در سر شیبک خان وجود داشت عجیب است، اکنون همان سر را در حالیکه پراز گاه کرده ایم برای شما میفرستیم.»

جسد وی قطعه قطعه ، و بولایات مختلف ایران ارسال شد و يك دست او برای آتارستم روزافزون حاکم مازندران فرستاده شد، چون زمانی که شاه صفوی از حکمران مازندران خواسته بود که باطاعت او درآید در جواب گفته بود: «تادستم بدامان شیبك خان از بگ می رسد، از کسی بیم و هراسی ندارم .»

فرستاده شاه درویش محمد یساوول زمانی به شهر ساری رسید که حاکم مازندران باندیمان خود میکساری می کرد، وی ناگهان بداخل مجلس بزم وارد شد و دست شیبك خان را بدامان اوافکند و پیام شاه را بیان داشت «گفته بودی دست منست و دامان شیبك خان ، اینك دست او در دامن تست .» طولی نکشید که حاکم مازندران از وحشت در گذشت .

پس از شکست از بکان بدستور شاه اسماعیل تمام اهالی مرو قتل عام شدند، و شاه زمستان را در هرات بسربرد، و در آنجا مذهب شیعه را مذهب رسمی نمود .

در همین موقع نماینده ای از طرف بابر نامه ای برای شاه آورد که در آن از شاه خواسته بود روابط دوستی بین طرفین برقرار گردد، بشرط آنکه شاه ایران حاضر بواگذاری سلطنت موروثی اجدادش بوی بشود. شهریار صفوی بهترین فرصت را برای موافقت با این درخواست بایردید، چون نگهداری این سرزمین - های متصرفی در مقابل حملات بعدی از بگ ها، کاری بس دشوار بود، مخصوصاً آنکه از طرف باختر دولت شمانی، رسماً نواحی باختری ایران و حتی پایتخت صفوی را تهدید میکرد، و بایستی ارتشی مجهز بـ برای مقابله با عثمانیان نگهداری کند، لذا در جواب بابر که در قندوز بود سفیری از جانب خود به همراهی خواهر بابر خانزاده بیگم که در مرو در دست شیبك خان اسیر بود و بدست قزلباش ها افتاده بود باهدایائی بدربار بابر فرستاد و وی را از دوستی خود مطمئن ساخت.

شاه اسماعیل که می دانست با وجود کشته شدن خان از بگ هنوز از بکان دارای نیروئی کافی و فرماندهان دیگری هستند که قادر بجمع آوری نیروی جدید برای حملات بعدی خود باین نواحی می باشند، و می توانند مانع بزرگی

در مقابل توسعه طلبی بابر در ماوراءالنهر ایجاد کنند، باین جهت تصمیم گرفت شخصاً فتوحات خود را در ماوراءالنهر تعقیب کند.

در حقیقت هم پس از مرگ شیبک خان رؤسای ازبک برای انتخاب رئیس جدیدی بدورهم جمع شدند و کوشون خان پسر ابوالخیر خان را که مسن تر از دیگران بود بریاست خود برداشتند. این موضوع نشان میداد که با وجود آنکه سران ازبک هر کدام دارای استقلال و آزادی کامل بودند، معذک برای سرکوبی رقیب مشترک خود بدورهم جمع و بایکدیگر متحد شده اند.

سمرقند هنوز در دست تیمور سلطان پسر شیبک خان بود، و بخارا در تصرف عبیدالله سلطان، و کوشون بر ترکستان حکومت می نمود. باین جهت شاه اسمعیل شخصاً در بهار بطرف ماوراءالنهر حرکت کرد، اما در بین راه به نمایندگانی که از طرف تیمور سلطان و سایر رؤسای ازبک برای درخواست صلح آمده بودند برخورد، و در کنار آمودریا آنها را پذیرفت، و چون مجبور بمراجعت به تبریز پایتخت خود بود، تا از بسط نفوذ و توسعه طلبی عثمانیان در خطه آذربایجان جلوگیری کند با نمایندگان ازبکان در ۹۱۶ هجری معاهده صلحی امضا نمود.

ماده اصلی پیمان صلح برقراری آمودریا چون مرز بین ایران و ازبک بود و بموجب آن ترکستان بتصرف ازبکان باقی می ماند و تعرضی از جانب ایران بآنسوی رود جیحون نمی شد، و حکومت خوارزم که مدت زمانی دست نشاندۀ خراسان بود، به شاه اسمعیل برگشت مینمود، اما چون صحرای خشک و بی آب و علفی باین دو ناحیه را از هم مجزا می ساخت، هیچگونه وسایل ارتباطی وجود نداشت تا این دو ناحیه را بهم متصل سازد، لذا بزودی از طرف ازبکان اشغال گردید.

الحاق نواحی شرقی ایران بمتصرفات شاه اسمعیل، اهمیت فراوانی در تاریخ ایران داشت، چون برای اولین مرتبه پس از قرون متمادی ایالت باختر باستانی، و هرات دو مرتبه به ایران برمی گشت. و کشور شاهنشاهی

ساسانی از نو احیاء می گردید و پادشاهان ایرانی مانند گذشته برای سرکوبی مغول‌ها در کشورشان از سرزمین متعلق بخود یعنی ماوراءالنهر می گذشتند. با تصرف این نواحی دوران فعالیت سیاسی شاه صفوی بحد اعلی عظمت و درخشندگی خود رسید، چون او توانسته بود در اثر شهامت و شجاعت و نبوغ خود آرمان خود یعنی توسعه شاهنشاهی ایران را با تصرف نواحی از دست رفته این سرزمین پهناور، و اعمال قدرت در برقراری شیعه در دنیای تسنن عملی سازد.

پس از این پیروزی تمام حکام ولایات ایران، و سفرای عثمانی و مصر برای تهنیت و تبریک از این پیروزی درخشان شهریار صفوی بر ازبکان خدمت شاه رسیدند اما همینکه خبر حرکت شاه اسمعیل بطرف باختر ایران انتشار یافت ازبکان از موقعیت استفاده کرده، مجدداً دست بشورش زدند و برخلاف قرارداد صلح بنواحی متصرفی ایرانیان دست اندازی نمودند. شاه ایران که از نقض قرارداد صلح از طرف ازبکان خشمگین شده بود، بابر را مأمور تصرف ماوراءالنهر نمود که آنجا را بمتصرفات خود ملحق سازد.

خبر کشته شدن شیبک خان ازبک بابر را بفرمانبرداری آوردن تاج و تخت اجدادی خود انداخت، و باین جهت از کابل وارد بدخشان گردید و بانیریوی خود به سپاه خان میرزا حاکم بدخشان پیوست و از آنجا بطرف حصار شادمان که بوسیله حمزه سلطان و مهدی سلطان تصرف شده بود، عزیمت نمود و در جنگی که بین بابر و ازبکان در گرفت آنها را شکست داد و از شهر بیرون راند سپس خان میرزا را به ملاقات شاه اسمعیل فرستاد تا از مراحم شهریار صفوی سیاسگزاری کند، و در ضمن از او برای سرکوبی ازبکان کمک بخواهد.

شاه اسمعیل درخواست وی را اجابت نمود؛ و بدستور او قوای بفرماندهی احمد بیگ صوفی اوغلی و شاهرخ بیگ افشار نزدیک حصار شادمان بسپاه بابر پیوستند و وی بطرف بخارا حرکت نموده آنجا را بتصرف در آورد سپس در اواسط رجب ۹۱۷ پس از فتح سه رقند وارد آن شهر شد و بنام شاه ایران سکه زد و

سپاه قزلباش بوطن خود برگشتند و بابر تاج گذاری نمود ، در حالیکه ازبکان پس از بیست سال مجدداً مجبور شدند بطرف ترکستان عقب نشینی کنند .

بابر چون کوشش نمود تا بتقلید از شهر یار صفوی ارتشی بهمان شکل مجهز سازد بمخالفت مردم برخورد کرد و سبب اغتشاش در ماوراءالنهر گردید و باین ترتیب نفوذ خود را در این نواحی از دست داد ، بطوریکه در ۹۱۸ هجری پس از مراجعت شهر یار صفوی بعراق ازبکان مجدداً تصمیم باشغال ماوراءالنهر گرفتند ، و به تاشکند حمله ور شدند ، و بعداً بریاست عبیداله سلطان آنجا را متصرف گردیدند . سپس رؤسای ازبک به بابر حمله بردند ، و در نبرد خونینی که در نزدیکی بخارا بین طرفین در گرفت ، بابر شکست خورد و مجبوراً سمرقند و بخارا را ترک گفته و به حصار شادمان پناهنده شده و باین ترتیب حکومتش واژگون گردید .

شاه اسمعیل برای سرکوبی مجدد ازبکان دوازده هزار قزلباش بفرماندهی زین العابدین صفوی ، قراپیری بیگ قاجار ، زینال سلطان شاملو ، خواجه محمود و نجم ثانی که حکومت خراسان را داشت بکمک بابر فرستاد .

این نیرو تحت فرماندهی حاکم خراسان بطرف بلخ رهسپار شد ، و نجم ثانی برای مطلع ساختن بابر غیاث الدین محمد رابه حصار شادمان فرستاد . در این ضمن بایرام بیگ قهرمانی با سپاه خود به قزلباش ها ملحق گردید ، و در ماه رجب ۹۱۸ قزلباش ها از رود جیحون گذشته و به ارتش بابر پیوستند و مستقیماً بطرف بخارا حرکت نمودند .

ازبکان بمحض شنیدن پیشروی قزلباش ها به در غجدوان پناهنده شدند . در این موقع عبیدالله خان وجانی بیگ سلطان نیز با نیروئی بکمک پناهندگان شتافتند .

با وجود مخالفت بابر نجم ثانی دست بحمله زد و در سوم شعبان ۹۱۸ نبرد خونینی در غجدوان در گرفت ، و بعلت کشته شدن بایرام بیگ قهرمانی سردار

ایرانی فتوری در نیروی قزلباش رخ داد و بابر و محافظینش جان خود را از مهلکه بدر بردند. نجم ثانی بدشمن حمله نمود، ولی از طرف سربازان عبیدالله خان محاصره دستگیر شد و بقتل رسید، و سرش را برنیزه کردند و در مقابل سپاه قزلباش نگاه داشتند که خود موجب فرار آنها گردید، و ارتش دشمن بتعقیب آنها پرداخت.

جانی بیگ سلطان هم که از فتح غجدوان جسارتی یافته بود بطرف هرات رهسپار شد، و در ذی القعدة ۹۱۸ شهر را محاصره نمود و عبیدالله خان نیز بیاری وی شناخت، و آن دو پس از چند ماه محاصره آنجا را بتصرف درآوردند. چند روز بعد محمد تیمور سلطان به طوس و مشهد حمله برد و این دو شهر را بتصرف درآورد، قوای قزلباش بسبب نرسیدن کمک مجبور بفرار شدند و تیمور سلطان پس از تصرف شهر سکه بنام خود زد.

رسیدن خبر شکست نبرد غجدوان بشاه ایران که در اصفهان بسر میبرد فوق العاده او را خشمگین ساخت، و برای دفع از بکان از طریق ساوه- فیروز کوه رهسپار مشهد گردید، ولی از بکان بمحض شنیدن حرکت شاه اسمعیل بطرف خراسان این ایالت را تخلیه نمودند و بآن طرف آمودریا پناهنده شدند.

عبیدالله خان به مرو و از آنجا به بخارا رفت، و محمد تیمور از هرات به سمرقند گریخت.

شاه اسمعیل صفوی عده‌ای را بطرف هرات روانه نمود، و در جنگی که بین قزلباش‌ها و محاصره کنندگان شهر رخ داد، از بکان شکست خورده و به غرjestان گریختند. شهریار صفوی تمام آنها را یکجا در جنگ غجدوان فرار کرده بودند، مخصوصاً اهالی این نواحی که مخفیانه به از بکان کمک نموده بودند سخت تنبیه کرد و پس از آنکه هرات را گرفت زینال سلطان شاملو را بحکومت این شهر منصوب نمود و لقب خان بوی اعطا کرد.

بدستور شاه ایران بلخ بتصرف قزلباش هادر آمد، و سپس قندهار را گرفتند و باین ترتیب مجدداً خراسان بتصرف شهریار صفوی درآمد.

نبرد شوم غجدوان که بشکست بابر تنها دوست ایران که می‌توانست مانع از پیشروی ازبکان گردد، تمام شد نشان داد که تاجه حد جلوگیری ازتهاجم این نیروی قابل ملاحظه ازبک، که رقیب سرسخت و خطرناک ایران بود، مشکل است و تمام قرن دهم هجری جراحی غیرقابل علاج برپیکر ایران بود، که دست اندازی مکرر مغولان به خراسان آنرا تشدید می‌کرد. معذک مرگ شیبک خان موقتاً بتهدیدات ازبکان و مهاجمان جدید خاتمه می‌داد و باین ترتیب شهریار صفوی توانست با الحاق این نواحی بکشور خود وحدت ملی ایران را احیا کند.



در شماره ۲ سال یکم، بمناسبت درج متن «کتابچه
بنیچه قزوین» وعده کردیم در فرصت مناسب از بنیچه
و تاریخچه آن در ارتش شاهنشاهی ایران بتفصیل
گفتگو کنیم. اینک مقاله حاضر در خصوص موضوع
مذکور از نظر خوانندگان گرامی میگذرد.

بررسی های تاریخی

ژوئیه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی